

مقاله دوازدهم ، منوچهر جمالی

نایِ خرد (خورنا) ، زمزمه میکند

سروش ، گوش برای شنیدن زمزمه بن کیهانست
خرد

با « زمزمه بن کیهان در انسان » کار دارد
نه با عربده و هوچیگری و هیاهو

گوش سرود خرد ، گوشی است که سرود یا نوای نای خرد بهمنی را که « خورنا » زمزمه میکند ، از ژرفای نهفته انسان میشوند . در شنیدن « اندیشه های ژرف تاریک خود » است که راز این اندیشه ، گشوده میشود . در شنیدن اندیشیدن ، آموختن نیست . گوش انسان ، بخشی از سروش است که میتواند آهسته ترین بانگ ژرفای ضمیر را ، که این همانی با « بن کیهان = اصل اصل کیهان » دارد بشنود . گوش سرود خرد ، که سروش باشد ، نماد خریدست که حساسیت فوق العاده برای شنیدن « راز نهفته کیهانی » را دارد .

اصل اصل کیهان و اصل اصل انسان یکیست . پس انسان در اندیشیدن ، درونسو subjective یا برونسو objective میانمیشد .

ای از همه پیش و از همه پیش

از خود ، همه دیده ، وز همه ، خویش (عطار)

موقعی اندیشیدن، بهمنی است که آنچه را از خود ، می اندیشیم ، و آنچه را در خود ، از همه میانمیشیم ، باهم بخواند .

گوهر خرد در فرهنگ ایرانی با « زمزمه » کاربرد . اندیشه های خرد ، نوای زمزمه نای است ، و خرد ، توانائی برای شنیدن این نوای لطیف و شاد شدن از این نوای لطیفست . خرد ، اوج حساسیت در بیان و اوج لطافت در شیوه دریافت این بیان ، در فرهنگ ایرانست . خرد بهمنی ، در ژرفای ناپدید و نهفته اش ، زمزمه میکند . بقول منتهی الارب ، زمزمه ، « آوازیست که از دور آید و در آن بانگ باشد + یا هر آواز خفیفست که شنیده نشود + یا آواز خفیفست که فهمیده نشود » . پس زمزمه به رغم آواز بودن ، راز است . او خود را ، راز گونه ، بیان میکند . در زمزمه اش ، با ید معنا و مقصودش را جست . او در پیدائی ، ناپیداست . او ، آهنگ موسیقی و شعر و رنگ و بو است ، که فهم راز هایش ، نیاز به گوش سروش دارد . بهمن که نخستین بار به جمشید پدیدار میشود ، جامه ابریشم باریک یا به قول گزیده های زاد اسپرم « جامه ای که خود روشنی بود » پوشیده است . « حریر باریک یعنی حریر تنک » . جامه باریک ، جامه ایست که درون نماست . « باریک » ، شفافیت است که یکی از ویژگیهای لطافت است . ذات بهمن یا « آسن خرد » ، لطافت است . آنچه میاندیشد ، لطیف و باریک است . از جامه ای که پوشیده ، میتوان درونش را دید . صورت و حرف ، باید پوشش باریک یا تنک باشد . مثلاً در گزیده های زاد اسپرم ، آسمان ، جامه اهورمزداست و از این جامه که پوشیده ، میتوان ، شش امشاسپندانش را آشکار دید (گزیده های زاد اسپرم ، بخش ۲۲ ، پاره ۹) . بهمن ، چنین جامه ای پوشیده است . اندیشه ها و گفته ها و کرده های بهمنی ، همه « جامه درون نما » هستند . بهمن ، جامه ریا نمی پوشد . ظاهر بهمن ، درست شیشه شفافیتست که میتوان باطن او را دید . این جامه سپید روشن ، در واقع جامه درون نمای لطیفست . بهمن را از درون این جامه سپید شبکه گونه میتوان دید . این جامه ، نماد آنست که بهمن ، « همیشه شفق » است . بهمن ، همیشه « روشنی افق » است ، همیشه « نخستین تابش روشنی » ، همیشه اول بامداد است . نخستین تابش روشنی ، سپیده دم ، بن و تخم

روشنی است . از این بن و تخم است که همه روشنی ها می تابد . برای این خاطر است که جامه سپید ، ویژه بهمن است . به همین خاطر ، آئین ایرانیان آن بود که جامه بهمن را با رسیدن به پانزده سالگی ، که شاپیک shapik نامیده میشد ، بپوشند ، که امروزه زرتشتیان « شبی » مینامند ، ولی معنای بسیار سطحی و دور افتاده از اصل ، به آن میدهند . رد پای این واژه در کردی ، به شکل « شه باک » مانده است که يك معنایش « اسرار درویشانه » است . و معرب همین واژه ، « شفق » است که برآیند محبت و مهربانی و رأفت و عطوفت را دارد ، و در واقع اصطلاح « ثوب شفق » ، چیزی جز همان جامه شاپیک بهمنی نیست . آنکه این جامه را میپوشید ، با بهمن ، پیمان می بست که از این پس ، خودش باشد ، و در زندگی ، بهمنی (یعنی با رجوع بسرچشمه کیهانی درون خودش) بیندیشد . شاپیک یا سدره پوشیدن ، به معنای آن نبود که به دین زرتشتی گرویده است ، بلکه به معنای آن بود که فرد مستقل و آزاد شده است .

از این رو ، « خود آزاد و مستقل » ، با پوشیدن این جامه ، از نو زاده میشد . بدین جهت ، این جشن را ، « ناوا زوت » میگویند ، که تحریف همان واژه « نوزاد » است ، و به معنای « آغاز روند نو زائی خود renaissance » میباشد . با رسیدن به این سن ، انسان ، آزاد و مستقل میشود ، چون از این پس ، بهمنی میاندیشد ، و فرمان مستقیم از بهمن درونش میگیرد ، که سرش در گوش او زمزمه میکند . از این پس کسی به او نمیگوید چنین کن و چنان کن . بهمن ، خدای « پیمان در سوگند بود و آئین سوگند خوری با بهمن کار داشت ، و « این رسم ، میان اعراب نیز نفوذ کرده بود ، و در اسلام نیز باقی مانده بود ، چنانکه خلیفه برای گرفتن بیعت ، زیر « قبه شباك » می نشست . « شبکه » هم که از پیوستن نی ها به هم در آغاز ساخته میشد و از سوراخهایش میشد ، فراسویش را دید ، همانند « جامه تنك درون نما » ، نماد بهمن بود .

راههای « پیدائی بهمن همیشه نا پیدا » ، راز و زمزمه و بوئیدن و تحول پذیری (هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد دل برد و

نهان شد) است. این اصل، که بهمن، اصل گمی در هر انسانی است و انسان، همیشه باید آنرا بجوید، و امروزه اصل ادیان نوری و ادیان سامیست که «خدای همه دانی هست که این دانائیش را به واسطه برگزیده اش، انتقال میدهد که او به همه بشر بدهد». جستن راز در زمزمه و بو و تحول... گوهر خرد بهمنی است. خرد بهمنی با راز و زمزمه و بوئیدن و گمان زدن و تحول پذیری همیشگی اصل اصها کار دارد، نه با حقیقتی که شکل معلومات را دارد و نزد یکنفر برگزیده یا کتاب و آموزه اش به ودیعه سپرده شده است. بهمن، در نخستین پیدایشش، رام + ارتا فرورد + بهرام میشود. اینها سه چهره بهمن نا پیدا هستند.

- ۱- در رام، بهمن، راز و زمزمه و بو میشود.
- ۲- در ارتا فرورد، دایه (زایاننده یا ماما، پرورنده = شیر و شیره (افشیره) و آب یا «اشه جهان» میگردد.
- ۳- در بهرام، جوینده و «اصل تحول پذیر» میگردد.

این سه چهره، سه اصل لطافت هستند. گوهر خرد، لطافت است. بهمن و سروش، هردو اصل ضد خشم (قهر و خشونت و خونخواری و تهدید و وحشت انگیزی و انذار) هستند. راز و زمزمه و بو و اشه و جویتدگی و نیروی تحول پذیری، چهره های لطافت هستند. لطف یا باریکی، گوهر هر اندیشه، و هر شیوه ایست که خرد به کار میبرد.